

یک داستان نمادین و آموزنده برای همه

دست کم دو بار بخوانیم تا موثر تر شود!

روزگازی شاهی بود که چهار همسر داشت.

او عاشق همسر چهارمش بود و او را با گران ترین پوشاک می آراست و بهترین خوراک ها را به او می داد. او همسر سومش را خیلی دوست داشت و همواره او را به سایر ممالک همسایه نشان می داد. با این وجود می ترسید که روزی او را برای دیگری ترک کند. او همچنین عاشق همسر دومش بود. او امینش بود و همیشه با وی مهربان، با توجه و صبور بود. هرگاه شاه با مشکلی روبه رو می شد، می توانست به او اطمینان کند که در گذر دوران سختی به او کمک می کند.

همسر اول شاه شریکی بسیار وفادار بود و در نگهداری از اموال و حفظ پادشاهی او سهم بزرگی داشت. باین وجود، او همسر اولش را دوست نداشت و درحالیکه او عمیقاً عاشق وی بود، اعتنایی به او نمی کرد.

یک روز شاه احساس کسالت کرد و فهمید که عمرش به سر آمده است. به یاد همسر آراسته اش افتاد و فکر کرد، "من حالا چهار همسر دارم ولی وقتی بمیرم، تنها خواهم بود."

پس از همسر چهارمش پرسید، "من تو را از همه بیشتر دوست داشته ام و با بهترین لباس ها را به تو هدیه داده ام و از تو مراقبت بسیار کرده ام. حالا که وقت مرگم رسیده است، آیا مرا دنبال می کنی و با من همنشین خواهی بود؟" همسر چهارم گفت، "به هیچ وجه!" و بدون هیچ حرفی دور شد. این پاسخ قلب او را مانند تیغی تیز درید. شاه غمگین سپس از سومین همسرش سوال کرد، "من تمام زندگیم عاشق تو بوده ام. حالا که می میرم، آیا مرا دنبال می کنی و با من همنشین خواهی بود؟" سومین همسر پاسخ داد، "نه! قلب شاه درهم شکست و به سردی گرایید. سپس از دومین همسرش پرسید، "من همیشه برای کمک به تو روی آورده ام و تو همیشه مرا پشتیبانی کرده ای. وقتی من بمیرم، آیا مرا دنبال می کنی و همنشین من خواهی بود؟" دومین همسر پاسخ داد، "متأسفم، این بار نمی توانم به تو کمک کنم! بهترین کاری که می توانم برایت بکنم این است که تو را به گورت بفرستم." این پاسخ مانند آذرخشی بود و شاه را درمانده ساخت.

سپس ندایی صدا کرد: "من با تو خواهم آمد و هرکجا بروی تو را دنبال خواهم کرد."

این بر گرفته بیان گر خط فکری گروه نیک اندیشان نمی باشد و فقط برای واداشتن ذهن ها به چالش و اندیشه ارائه شده است.

شاه نگاهی به بالا انداخت و همسر اول خودش را دید. بسیار لاغر و نحیف شده بود و از کم غذایی رنج می برد.

پادشاه با اندوه فراوان گفت، "وقتی که فرصتش را داشتم باید از تو بهتر مراقبت می کردم."

در حقیقت همه ی ما در زندگی چهار همسر داریم:

چهارمین همسرمان بدن ما است. هرچقدر برای پروراندن و آراستن آن تلاش کنیم تا خوب جلوه کند، وقتی بمیرم ما را ترک خواهد گفت. سومین همسر ما دارایی های ما است و مقام و ثروت. وقتی ما بمیریم به دیگران خواهد رسید. دومین همسر ما دوستانمان هستند. مهم نیست چقدر پشتیبان ما باشند. دورترین جایی که با ما می آیند تا سر قبر است!

و نخستین همسر ما والدین ما هستند که غالباً در تلاش برای کسب ثروت، قدرت و لذات نفسانی از آن ها غافل می مانیم.

باین وجود، والدین تنها کسانی هستند که ما را دنبال و هدایت خواهند کرد، هرکجا که برویم. **پس تا میتوانی به آن ها عشق بده. آن ها بیش از همه چیز به شما و عشق تو نیاز دارند. برای آنان وجود خودت بهترین هدیه است.**

ترجمه: محسن خاتمی / مهرباد/ هندوستان ۲۳:۴۷/..... ۲۰۰۶/۰۱/۱۱

برگرفته از اوشوراجنیش

جایزه ای از محسن خاتمی به گروه نیک اندیشان

mohsenlove@gmail.com